



حسین دباغ | دکترای فلسفہ اخلاق، مدرس دانشگاه آکسفورد

# دولت عاطفے



## من رنج می‌برم و کسی باید به خاطر آن سرزنش شود.

«نیچه، تبارشناسی اخلاق»

ارنست رنان، مورخ و محقق فرانسوی، در سخنرانی معروفش تحت عنوان «ملت چیست؟» به زبانی استعاری می‌گوید حیات یک ملت به «فراندمی هرروزه» می‌ماند؛ همان‌طور که حیات یک نفر درگرو خواست دائم وی به ادامه زندگی است. من در اینجا قصد دفاع از سخنان ملی‌گرایانه رنان را ندارم؛ اما استعاره او را تا حدی راهگشا می‌دانم. ملتی که «روزانه» در پی کشف تمایلات و تعهدات خود برای ادامه «زندگی مشترک» نباشد، رفته‌رفته بی‌رمق و خموده می‌شود و پیوندهایی که آن ملت را به هم متصل کرده است سست و ضعیف می‌شود. بی‌رمقی و سستی آنگاه ممکن است انفعال‌آفرین باشد:

آنچه شیران را کند روبه‌مراج «انفعال است انفعال است انفعال». ملتی که به آینده مشترک خود بی‌تفاوت می‌شود، ارزش‌های مشترکی را که مقوم حیات خود است، پوچ می‌بیند. ارزش‌های مشترک وقتی بی‌رنگ می‌شود، مقاومت مشترک و قدرت تاب‌آوری یک ملت کم می‌شود. این‌گونه است که ذره‌ذره انفعال، جسم یک ملت را زخمی می‌کند و مثل خوره روح آن را می‌تراشد.

اما در زمانه «دولت‌ملت‌ها» که سرنوشت ملت‌ها با دولت‌ها پیوند خورده و حیات دولت‌ها به حیات ملت‌ها وابسته است، انفعال یک ملت چه بلایی بر سر دولت‌ها می‌آورد؟ دولت‌ها چه می‌کنند که بلای انفعال گریبان ملت‌ها را می‌گیرد؟ ملت‌ها به یک‌باره و در خلأ منفعل نمی‌شوند و دولت‌ها خودبه‌خودی و بی‌جهت با ملتی منفعل روبه‌رو نمی‌شوند. یکی از عواملی که می‌تواند تن یک ملت را رنجور و ناتوان کند و در ورطه انفعال بیندازد، تبعیض ساختاری موجود در سیاست‌گذاری‌های یک دولت است. ملتی که به شکل روزمره تبعیض ساختاری را تجربه می‌کند، تکه‌پاره و با خودش بیگانه می‌شود؛ چراکه «حق» پامال شده‌اش از بی‌عدالتی و بی‌پناهی عظیم خبر می‌دهد. دولتی که عدالت ساختاری را جدی نمی‌گیرد، ملت خود را ذی‌حق نمی‌پندارد و به آن بی‌تفاوت است؛ همچنین با ملتی خموده و بی‌پناه مواجه خواهد شد.

فقط ملت‌ها محتاج فراندوم هرروزه نیستند، دولت‌ها نیز محتاج‌اند تا روزانه حساسیت

خود به تمرین عدالت (عدم تبعیض) و احترام به حقوق را به فراندوم بگذارند. حیات دولت‌ها درگرو حساسیت آن‌ها به رفع تبعیض و خواست دائم آن‌ها برای تمرین عدالت ساختاری است. اما چگونه دولت‌ها می‌توانند حساسیت خود را به رفع تبعیض بالا ببرند؟ با به رسمیت شناختن عاطفه دولتی و ساخت یک دولت عاطفی. دولت‌ها نیز به‌سان ملت‌ها می‌توانند عاطفه داشته باشند. دولت بی‌عاطفه، ملت بی‌عاطفه پدید می‌آورد. هر دولتی «باید» به برخی حقوق و ارزش‌ها حساس باشد. دولتی که در برابر همه حقوق و ارزش‌ها خنثی و بی‌طرف باشد، دولت مرده است. دولتی که به حقوق و ارزش‌های ملت خود حساسیت نداشته باشد، هم ملتی منفعل ایجاد می‌کند هم خودش بی‌انگیزه می‌شود.

اما دولت‌ها به کدام حقوق و ارزش‌ها باید حساس باشند؟ حقوق و ارزش‌های برآمده و موردحمایت «گروه اندکی» از شهروندان؟ حقوق و ارزش‌های برآمده و موردحمایت «عموم» شهروندان؟ یا حقوق و ارزش‌های برآمده و موردحمایت «تمام» شهروندان؟ به نظر می‌آید آنچه اخلاقاً مطلوب است توجه و حساسیت دولت‌ها به حقوق و ارزش‌های برآمده و موردحمایت «تمام» شهروندان باشد. اما آیا چنین امری حتی اگر مطلوب باشد، ممکن است؟

البته که مطلوب و اخلاقی است که دولت‌ها حقوق و ارزش‌های برآمده و موردحمایت تمام شهروندان را برآورده کنند. اما شاید به نظر قدری ایدئال و حتی ناممکن بیاید که دولت‌ها چنین کنند؛ خصوصاً هنگامی که دولت‌ها نه با یک ملت که با «ملت‌ها» و چندین ملت مواجه‌اند. برای مثال ممکن است دولتی با یک ملت چندفرهنگی مواجه باشد. بی‌سبب نیست که دولت‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هایشان در پی برآورده‌کردن حقوق و ارزش‌های «عموم» شهروندان می‌روند. چنین اندیشه‌ای البته توجیه اقتصادی داشته و با تفسیر ظاهری از فایده‌گرایی اخلاقی نیز هم‌خوانی دارد. تفسیر ظاهری از فایده‌گرایی اخلاقی به‌سادگی با نگاه «هزینه‌فایده» اقتصادی جمع می‌شود و هر دو بر طبل «حداکثرسازی میزان خیر برای عموم مردمان» می‌کوبند. اما کیست که نداند پافشاری بر آنچه «عموم» آدیان خواهان آن هستند در طولانی مدت، به تعبیر جان استوارت میل، می‌تواند «استبداد» به همراه آورد. اما

اگر به جهت اقتصادی، چاره‌ای جز حمایت از حقوق و ارزش‌های «عموم» شهروندان نیست و حمایت از عموم شهروندان استبداد می‌آفریند، چه باید کرد؟ یک دولت عاطفی اجازه می‌دهد که شهروندان؛ خصوصاً آنان که در اقلیت هستند، دولت را سرزنش کنند، عتاب کنند، ملامت کنند، گله کنند، نکوهش کنند، ایراد بگیرند، خرده بگیرند، آزادانه دولت را به باد انتقاد بگیرند و در یک‌کلام دق‌دلی خود را بر سر دولت هوار کنند. چرا؟ چون دولت نمی‌تواند حقوق و ارزش‌های مورد تأیید آنان را برآورده کند. «دق‌دلی خالی‌کردن» دست‌کم تاحدی می‌تواند روان شهروندان نادیده گرفته‌شده را آرام کند و یک دولت عاطفی باید در خصوص عواطف شهروندان حساس باشد. لذتی عمیق در ملامت‌کردن است که یک دولت عاطفی باید به آن هوشیار باشد. نیچه، فیلسوف آلمانی، به خوبی روان‌شناسی سرزنش‌کردن را فهمیده بود؛ آنجا که می‌نویسد:

«... هر دردمندی به غریزه برای درد خویش در پی علتی است، یا بهتر است بگوییم، عاملی، یا دقیق‌تر، یک عامل گناهکار درد پذیر. کوتاه کنم، چیزی زنده که او بتواند به بهانه‌ای دق‌دل خود را بر سر او یا بر سر شکرکی از او خالی کند؛ زیرا خالی‌کردن دق‌دل نشانه بزرگ‌ترین کوشش رنجوران برای آسوده‌شدن است، برای بی‌حس شدن؛ تریاکی است که برای کشتن هرگونه درد ناچار از آن است (نیچه، تبارشناسی اخلاق، ترجمه داریوش آشوری، ص ۱۶۷)».

دولتی که اجازه می‌دهد شهروندان آزادانه دق‌دلی خود را خالی کنند و آن را سرزنش کنند، از قضا دولت اخلاقی تری است؛ چون اولاً حقوق اقلیت را، هرچند نتوانسته برآورده کند، به رسمیت شناخته و همچنین معترف است که وظایفی در قبال همگان دارد؛ اما نتوانسته آن‌ها را به جای بیاورد. روشن است که این سخن را نباید به‌مثابه مجوزی برای شانه‌خالی‌کردن دولت‌ها دید. دولت‌ها به‌قدر توان باید برای حقوق و ارزش‌های همگان شرایط را فراهم کنند. همه سخن اینجاست که اگر نتوانستند، که عموماً چنین است، چه باید بکنند.

سخن را کوتاه کنم. انفعال یک ملت زمانی جوانه می‌زند که حقوق و ارزش‌های مشترک آن ملت به منصف ظهور نرسند و دولت آن‌ها را مهم نشمارد. اما انفعال زمانی اوج می‌گیرد که یک ملت نتواند دق‌دل خود را آزادانه بر سر دولت خالی کند. دولتی که عاطفه ملامت خود را به رسمیت می‌شناسد، عاطفه ملامت و سرزنش را نباید سرکوب کند.